

به فاجعه‌ی کشتار پایان دهید!

در روزها و هفته‌های پسین جنگ و خشونت در سراسر کشور شدت گرفته است. با شروع گفت‌وگوهای صلح می‌بایست میزان خشونت‌ها پایان می‌آورد، اما چنین نشده است و داستان غم‌انگیز جنگ و خشونت افزایش یافته است. با تشدید جنگ و افزایش خشونت‌ها، هر گوشه‌ی این خاک به کشتارگاه‌های دسته‌جمعی سربازان و افسران ملکی مبدل شده است. کشتارهای هدفمند و غم‌انگیزی که روح جمعی ساکنان این فغان‌سرا را به درد می‌آورد و بار سنگین زندگی را تحمل‌ناپذیر ساخته است.

این کشتارهای غم‌انگیز و اندویدار پهلوهای دردناکی زیادی دارد. سربازی در راه دفاع از این خاک با قامت استوار در برابر دشمن می‌رود. مرگ را به جان می‌خورد و در راه سرفرازی جان می‌سپارد تا دیگران آرام گیرند، اما واقعیت این است که دیگران آرام نمی‌گیرند. با شکست قامت‌های استوار سربازان، روح جمعی جامعه می‌شکند، زنی فرو می‌ریزد، خانواده‌ی در سوگ می‌نشیند و فرزندان با سرنوشت نامعلوم سیاه‌روزی در میدان ترسناک زندگی این جغرافیای جرم و جنایت رها می‌شوند. پیامدهای زیانبار این کشتارها به مراتب بالاتر از آن است که تصور و تشریح شود. اما درمندان این کشتارها را پایانی نیست. انگار زنجیره‌ی سازمان‌یافته‌ی جرم و جنایت، به سرنوشت تغییرناپذیر انسان افغانستانی گره خورده است. سرنوشتی که باید تغییر کند.

از دردناک‌ترین پیامدهای این کشتارها، از دست دادن همسران زنانی است که در جامعه‌ی به شدت خشن با بی‌سرنوشتی تمام رها می‌شوند. زنانی که با از دست دادن شوهران شان، نگون‌بختی تمام را نصیب می‌شوند. زیرا اکثریت قاطع زنان در اینجا وابسته به شوهران شان هستند. وابستگی اقتصادی، وابستگی اجتماعی، وابستگی فرهنگی و وابستگی حمایتی از هر لحاظ. با از دست دادن هر همسر، زنی نیز فرو می‌ریزد و نابودی می‌شود. چون روح این جامعه برای پذیرش معنادار زنان هنوز آماده نیست. زنان هنوز در وضعیت شدید وابستگی به سر می‌روند. جدای از این که زنی همسر، شریک زندگی نیمه‌ی وجودش را از دست می‌دهد، حامی اقتصادی و پشتیبان اجتماعی خانواده‌اش را نیز از دست می‌دهد و تمام بار زندگی روی دوش زن می‌افتد.

در جامعه‌ی که تفکر حاکم، تفکر انسان‌ستیز و خشونت‌بار است. زنان برای ادامه‌ی زندگی با دشواری‌های طاقت‌فرسا مواجه می‌شوند. دشواری‌های که در نبود شریک زندگی شان چند برابر می‌شود. تحمل این وضعیت برای زنان در این جامعه که هزارها چالش سر راه زندگی انسان می‌گذارد، برای زنان تا بی‌نهایت دشوار است. این همه جنایت تا به کی و چرا؟ چگونه می‌شود از این همه خشونت و کشتار رهایی یابیم؟ فاجعه‌ی کشتار باید پایان یابد! سرنوشت غم‌انگیز انسان این سرزمین باید تغییر کند!



نیم رخ هفته تیم فوتبال بانوان هرات، قهرمان فصل چهارم لیگ برتر بانوان

وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان در ولایت هرات

حضور زنان و دختران هراتی در رسانه‌ها به عنوان خبرنگار و تهیه کننده و گرداننده هم چشم‌گیر و قابل توجه است. به گفته مسوولان «نی» یا نهاد حمایت کننده رسانه‌های آزاد افغانستان، در سال‌های گذشته بیش از ۱۱۵ زن در رسانه‌های هرات مشغول کار بوده‌اند. اگرچه به دلیل مشکلات مختلف تعدادی از آن‌ها وظیفه را رها کرده‌اند. ده‌ها رسانه مختلف از جمله خبرگزاری زنان افغان و رادیو شهروزاد توسط زنان اداره می‌شوند.

خورشیدی از حضور پر رنگ دختران در عرصه آموزش و پرورش خبر داده و می‌گوید: ۵۰ درصد جذب‌شدگان کانون‌ساز سال ۱۳۹۴ در سطح کشور از ولایت هرات بود که نیم آنها را دختران تشکیل داده‌اند. دختران هرات تنها حضور پرشور در عرصه‌ی تحصیلی ندارند، بلکه موفقیت‌های آنها بی‌شمار است که نشانه هوش و توانایی تحصیلی بالای آنان است. گروه دختران رویت‌ساز یا «روی‌پارازان افغان» محصول شوق و اشتیاق دختران هراتی در عرصه معارف است.

معارف افغانستان می‌باشد با ایجاد مکتب‌های خانگی برای اطفال، صنف‌های داستان‌نویسی و داستان‌خوانی و شعر، سعی می‌کردند تا فرهنگ و هنر این دیار را زنده نگه دارند. در دوره‌ی حاضر هم زنان هرات در عرصه‌های مختلف خوش درخشیده‌اند.

اگر از حضور در دانشگاه‌ها شروع کنیم می‌بینیم بیش از ۵۰ درصد ورودی دانشجویان دانشگاه هرات را دختران تشکیل می‌دهند و مسوولان معارف این ولایت در سال ۱۳۹۵



تحلیل

فاطمه جعفری

از دیرباز هرات مهد زنان نامدار و افتخارآفرین بوده است. گوهرشاد بیگم، مهری، محبوبه هروی و صدها زن دیگر در ساختن تاریخ و فرهنگ غنی هرات سهم بوده‌اند. زنان هراتی همیشه فعال و در صحنه بوده‌اند؛ حتی وقتی شرایط اجتماعی و سیاسی حضور آنها را بر نمی‌تابفته است. در دوران سیاه حکومت طالبان زمانی چون پروفیسور بانو سکینه یعقوبی که هم اکنون نیز افتخار

مردان فقط خشونت نمی‌کنند؛

حامی زنان هم هستند

گفت‌وگو با صبری اندر،

معاون انسجام امور شهدا و معلولان نظامی وزارت دولت در امور شهدا و معلولین

صفحه ۲



رنگ بر رخ نمد

شرکت نمد برای بروز کردن صنعت هنرمندانه‌ی زنان تأسیس شد



مژزش

حسین احمدی

کشنده‌ی بیکاری و فقر مبارزه کنیم. مبارزه با فقر در یک جامعه فقرزده حتمن وابسته به سرمایه‌ی کلان مالی نیست. ممکن با پول هنگفت یک فرد تاجر شود ولی کارآفرین نخواهد شد. به خاطر گستردگی فقر در جامعه ما باید در فکر ایجاد شغل باشیم. هرچند کمتر و با درآمد اندک. کار نمد با سرمایه هفت هزار افغانی حدود یکصد دالر امریکایی شروع شد. در سال‌های گذشته وقتی به فکر کارآفرینی افتادم، ابتدا به سراغ سرزمین مادری رفتم. تولید عمده‌ی سرزمین مادری من کچالو و نمد بود. در ابتدا توانستم روی نمد سرمایه‌گذاری کنم و پولی هم نداشتم. حدود یکصد دالر امریکایی را به کسی دادم که در بامیان کار کشت و فروش کچالو را می‌کرد. او همین مبلغ را کچالو کشت و در اخیر سال سودش دو برابر شد؛ یکصد دالرم را دویسد دالر پس داد. این پول را به هرات فرستادم و یخ‌های خمک‌دوزی شده را به کابل آورده فروختم. چندین معامله کوچک روی کچالو و صنایع دستی زنان هرات زمینه‌ای را فراهم کرد که اندکی پول پس انداز کنم و این شد زمینه‌ساز شکل‌گیری شرکی به نام نمد.

راه حل محدودیت‌های زنان برای سرمایه‌گذاری و کارآفرینی چیست؟

با توجه به ساختار فرهنگی و عرف اجتماعی، شرایط در افغانستان به گونه‌ای است که در عرصه اقتصاد و کارآفرینی فرصت‌ها برای زنان کمتر و محدودیت‌ها بیشتر است؛ اما مرضیه با وجود شکست‌های متعدد در این عرصه، تلاش کرده محدودیت‌ها را به چالش بکشد. «وقتی می‌گویم محدودیت، من خودم کسی بودم که وقتی صنف دهم مکتب را به پایان رساندم، خانواده‌ام دیگر اجازه‌ی ادامه آموزش نمی‌دادند و می‌گفتند دیگر حق نداری به مکتب بروی؛



با فقر هم نیاز به سرمایه دارد. اما در بازار امروز سرمایه‌ی فکری به جای سرمایه مالی موثرتر خواهد بود. از مرضیه در مورد سرمایه‌گذاری شان پرسیدیم که آیا او برای کارآفرینی و فقرزدایی سرمایه‌گذاری کلانی کرده؟ در پاسخ گفت: «در دوره‌ی قرتین کرونایی متوجه شدت فقر در جامعه شدیم و به این مسئله پی بردیم که مرگ ناشی از فقر چقدر دردناک است. درک این معضل باعث پیدایش یک راهکار شد. ما خواستیم با ایجاد شرکت نمد فرصت شغل و درآمد را برای حداقل چند خانواده‌ی فراهم کنیم که با ما کار می‌کنند. اگر چنین شرکت‌ها در کشور زیاد شود، بدون شک ما می‌توانیم با پدیده‌های

ریاب از یاد نرود و هم هنر صدف‌کاری آئین‌بخش محیط خانه و دفتر مردم باشد. برای فروش کارها و تبلیغات شرکت نمد یک عکاس، مسوول شبکه‌های اجتماعی و یک گرافیک‌دیزاینر نیز در این جا صاحب کار شده‌اند. بنیان‌گذار این نهاد می‌گوید: نمد با یک چشم‌انداز وسیع با گام‌های کوچک در عرصه کارآفرینی و جهان صنایع دستی و هنر قدم گذاشته است که فعلم بخش «نمد دیکوریشن» فعال شده است.

سرمایه‌ی فکری به جای سرمایه مالی

افغانستان یک جامعه‌ی فقرزده است و بیش از ۶۵ درصد مردم زیر خط فقر قرار گرفته‌اند. مبارزه

خارجی در بازار، روند تولید نمد را کاهش داده و این فرش زیبا و گران‌بهای سنتی جایش را به قالی‌ن و مبیل و فرنیچر داده است. حالا شرکت نمد طرح‌های جدیدی برای نمد دارد. خانم پناهی می‌گوید: «ما از نمد ضمن فرش می‌توانیم به عنوان عایق در کارهای ساختمانی استفاده کنیم، همچنان از نمد دوشک خوب و صحنی برای تخت‌های خواب درست خواهیم کرد و به خاطر بُعد هنری فعلن روی نمد نقاشی می‌کنیم و برای دیکور خانه و دفتر از آن استفاده می‌شود.»

در نخستین گام اعضای شرکت نمد، این اثر صنعت دستی زنان افغانستان را به صورت ساده و سنتی آن به بازار نیاورده بلکه از ترفیق صنعت دست و هنر نقاشی، تابلوهای هنری درآورده که تا حالا بازخورد خوبی داشته و خریدار هم دارد. مرضیه می‌گوید: «در روز افتتاح شرکت و پس از آن بسیاری‌ها از کار ما استقبال کردند و کارهایی که تا هنوز داشتیم بازخورد مثبت گرفته است.»

فرصت‌های شغلی در شرکت نمد

دو خانواده در جوجان مصروف تولید نمد شده و یک نجار در کابل صاحب شغل شده، برای سه نقاش هم فرصت کار فراهم شده که روی نمد نقاشی می‌کنند. یک صدف‌کار برای زنده نگه داشتن هنر صدف‌کاری که بیش‌تر در نورستان مروج است، به تیم نمد پیوسته است. ریاب که یک آله موسیقی اصیل افغانستانی است، در کارگاه نمد صدف‌کاری می‌شود و برای دیکور از آن استفاده می‌کنند تا هم

مرضیه پناهی، دوره‌ی مکتب را در لیسه نسوان جبریل هرات خوانده و اکنون دانشجوی روابط بین‌الملل در یکی از دانشگاه‌های خصوصی در کابل است. او که بخشی از دوره‌ی کودکی‌اش را در ایران گذرانده، کمتر از شش سال داشت که به وطن بازگشت. مرضیه در سال ۱۳۸۳ خورشیدی، زمانی که تازه نظام دموکراتیک روی کار می‌آمد به مکتب رفت؛ دقیقن دو سال پس از سقوط حاکمیت رژیم طالبان. او با خانواده‌اش در زمانی به افغانستان برگشتند که آموزش دختران نه تنها دیگر محدودیتی نداشت، بلکه یکی از اهداف اساسی حکومت شمرده می‌شد. تصویری که مرضیه از مکتب با خود داشت، چیز دیگری بود؛ شاید یک فضای دل‌انگیز و ساختمان‌های مجهز با امکانات آموزشی. «اما زمانی که به مکتب رفتیم، می‌دیدیم مکتب ما امکانات لازم را نداشت و گاهی مارمولک‌ها مهمان صنف ما می‌شد. در سال ۱۳۹۵ از صنف دوازدهم فارغ‌شدم و سال ۱۳۹۶ دوره‌ی لیسانس روابط بین‌الملل را در دانشگاه خصوصی کاتب در کابل آغاز کردم.» حالا مرضیه با شماری از جوانان یک شرکت خصوصی نوپا در عرصه‌ی هنر و صنایع دستی ایجاد کرده‌اند: نمد.

کارآفرینی

مرضیه دلیل تأسیس شرکته به نام نمد را ایجاد شغل و استفاده از منابع کمیناب در کشور می‌گوید. نمد پیش از این در افغانستان به عنوان فرش، عایق آب در تونل‌ها و در بخش صحت برای درمان دردهای مفاصل کمر نیز کاربرد داشت. ورود فرش‌های



گفتوگو  
حسین احمدی

گفتوگو با صبوری اندر، معاون انسجام امور شهدا و معلولان نظامی وزارت دولت در امور شهدا و معلولان

امر معمول این است که همواره از خشونت مردان علیه زنان شکایت می‌شود، اما من متوجه شدم که در جامعه ما شمار زیادی از مردان به زنان احترام قایلند.

خانم اندر ابتدا در مورد خودتان بگویید.

در سال ۱۳۷۰ خورشیدی، در کابل متولد شدم. آن زمان کابل درگیر جنگ بود و از هر طرف راکت می‌بارید. چند ماهه بودم که خانواده‌ام کابل را ترک کردند. ما به ولسوالی اندر ولایت غزنی رفتیم؛ به سرزمین مادری. شرایط امنیتی در اندر هم نامساعد بود، اما مشکلات پیش‌تر این بود که زمینه آموزش و دسترسی به مراکز صحتی نیز فراهم نبود. چند سال بعد کمیته سوئید مکتب‌های خانگی را ایجاد کرد که تا صنف چهارم همان‌جا درس خواندم. با سقوط رژیم طالبان و روی کار آمدن نظام نوین، ما به کابل برگشتیم. دروازه مکتبها در کابل دوباره باز شده بود و هزاران دختر و پسر مثل من شوق آموزش داشتند. من به مکتب «علامه شهید» رفتم و تا صنف دوازدهم را آنجا آموزش دیدم. با سپری کردن امتحان کاندیدوار در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل شدم. رشته قضا و سارنوالی را در دانشگاه کابل تحصیل کردم و سپس آزمون ستاژ قضایی را سپری کردم و یک سال دوره ستاژ قضا و سارنوالی خواندم. با فراغت از دانشگاه در جامعه مدنی، موسسه‌ها و نهادهای مختلفی کار کردم؛ از جمله در وزارت تحصیلات عالی منیحت مشاور حقوقی وزیر و مدتی در انستیتوت ملی معلولان کار کردم. اکنون به عنوان معاون انسجام امور شهدا و معلولان نظامی وزارت دولت در امور شهدا و معلولان ایفای وظیفه می‌کنم. ماستری حقوق عامه و لیسانس سارنوالی دارم.

از دشواری‌ها و خوبی‌های رسیدن تا به اینجا بگویید. شما با دو نوع چالش مواجه بودید؛ زن بودن و معلولیت. هر دو در افغانستان سختی‌ها و محدودیت‌های خود را دارد و ممکن امتیاز و احترامی هم داشته باشد.

در جامعه‌ی ما فرهنگ‌های پسندیده‌ای نیز وجود دارد ولی عرف و سنت‌های ناپسند زیاد حاکم هستند که قابل قبول نیست. در جامعه‌ی ما زنی که به لحاظ فیزیکی سالم است و معلولیتی ندارد هم با محدودیت‌های زیادی مواجه است؛ یک زن معلول که طبعن با چالش‌های زیادی مواجه می‌شود. ما در جریان مکتب، دانشگاه و محیط کار با مشکلاتی مواجه بودیم. اما

## مردان فقط خشونت نمی‌کنند؛

# حامی زنان هم هستند

خرسندم که پیش‌تر از عرف و سنت‌های ناپسند، فرهنگ پسندیده‌ی جامعه بر من تأثیر گذاشت؛ خانواده‌ام درست حمایت کردند و جامعه هم برخورد مناسبی داشت.

آیا به عنوان یک زن تبعیض جنسیتی را تجربه کردید؟

زمانی که من در دانشگاه کابل دانشجوی بودم، دانشجویان پسر و دختر همگی برای من یکسان بودند. من همیشه روی و پلچر بودم ولی این مردان بودند که و پلچر را چهاردمست به طبقه دوم و سوم دانشکده بالا می‌کردند. ما همیشه از خشونت و برخوردهای نامناسب مردان علیه زنان گشته‌ایم، اما

کارهای ما خوب پیش می‌رود و سیستم منظمی برای پرداخت حقوق ورثه شهیدان و معلولان ایجاد شده است. کار من رسیدگی به معلولان ورثه شهدای نیروهای ملی دفاعی و امنیتی کشور است. زمانی که یک عضو این نیروها برای دفاع از افغانستان و برای تأمین امنیت مردم شهید و یا



طبعن آمار در دیتابیس ما وجود دارد ولی در حال تغییر است.

در میان شهیدان و معلولان نیروهای امنیتی، زنان نیز شاملند؟

آره، چون زنان در بخش‌های مختلف نیروهای امنیتی وجود دارند و در میدان جنگ می‌روند حتمی شهید و معلول دارند. در جنگ جاری بیش‌ترین آسیب را زنان می‌بینند و بیش‌ترین مراجعه‌کننده‌های ما هم زنانند که حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد را تشکیل می‌دهند.

به خاطر شدت جنگ هر روز به شمار شهیدان و معلولان افزوده می‌شود و دولت با وجود کمبود بودجه و عواید اندک بازم باید حقوق آنان را بپردازند و این رقم هر روز در حال افزایش است. برای مدیریت این وضعیت، برنامه‌های وزارت دولت در امور شهدا و معلولان چیست؟

یک برنامه این است که پرداخت حقوق شان منظم و به موقع صورت بگیرد. برنامه دیگر ما این است که آهسته آهسته زمینه خودکفایی ورثه‌ی شهدا و معلولان را فراهم کنیم. پرداخت معاش ماهوار شاید بتواند خرج روزمره‌ی شان شود، اما تلاش بر این است که چگونه خود معلولان و ورثه شهیدان صاحب عواید شوند؛ باید برای شان فن و حرفه آموزش داده شود، زمینه آموزش و کار فراهم شود تا خودشان را تمویل کنند. بحث خودکفایی مهم است، اما وزارت دولت در امور شهدا و معلولان به تهنایی قادر به انجام این کار نیست. وزارت ما یک نهاد پالیسی‌ساز است. ما با دیگر نهادهای دولتی هماهنگی می‌کنیم تا بخش عملیاتی برنامه‌ها را آنها به پیش ببرند. مثلاً برای آموزش ورثه شهیدان طبق قانون باید وزارت معارف زمینه دسترسی به مکاتب و تخفیف‌های ویژه در مکاتب خصوصی را فراهم سازد، وزارت تحصیلات عالی بورس‌های تحصیلی و کمیسیون اصلاحات اداری و خدمات ملکی در بخش کارایی امتیازهای ویژه‌ی برای ورثه شهیدان و معلولان در نظر بگیرند. چون معلولیت یک پدیده عام‌الشمول است، همه‌ی اداره‌ها مکلف به ارائه خدمات به این قشر هستند.

و در آخر اگر از امیدواری‌ها و نگرانی‌های تان نسبت به وضعیت زنان در افغانستان بگویید!

کشور ما فعلاً درگیر جنگ است. امیدواری ما این است که با موفقیت پروسه صلح جنگ ختم شود. چون در جریان جنگ زنان بیش از همه آسیب می‌بینند. اما در صلح هم نگرانی‌هایی وجود دارد. دولت و رهبری حکومت باید از همه ارزش‌های دو دهه اخیر که حقوق زنان را به رسمیت می‌شناسد، حفاظت کنند. اما طالبان هم باید افغانستان‌امروزی را بپذیرند. افغانستانی که در آن زنان و مردان به گونه برابر شناخته می‌شوند. حضور زنان هم در پروسه صلح و هم در جامعه مهم است. اما رقم حضور زنان باید افزایش یابد و مبارزه شود تا به دهه‌های گذشته که زنان در حاشیه و از حقوق شان محروم بودند، برنگردیم.

معلول می‌شود حقوق شان صددرصد پرداخت می‌شود. ضمن پرداخت حقوق شان که یک حمایت مادی از جانب دولت است، حمایت‌های معنوی نیز صورت می‌گیرد. ما برنامه‌های خاصی مانند: مسکن، بورس‌های تحصیلی و برای خودکفایی شان ایجاد شغل به ورثه شهیدان و معلولان در نظر داریم.

تا حالا به چه تعداد ورثه شهیدان و معلولان از سوی وزارت حمایت می‌شوند و تا حالا چه تعداد از این برنامه‌های تان مسفید شده‌اند؟

در این زمینه ما داده‌های مشخصی داریم، ولی این آمار همیشه در حال تغییر است. چون هر روز جنگ است و ارقام تغییر می‌کند و به شمار شهیدان و معلولان نیروهای امنیتی افزوده می‌شود. نظامیانی که در هر سه نهاد امنیتی؛ وزارت دفاع ملی، وزارت امور داخله و امنیت ملی شهید و یا معلول می‌شوند از طریق یک سیستم مشترک به صورت آنلاین به ما گزارش می‌شود تا پس از آن مسؤولیت رسیدگی شان را به عهده بگیریم.

آیا ارقام مشخصی تان در وزارت وجود دارد که به چه تعداد؟

از نکات مثبت هم باید بگویم و احترام و امتیازهایی که مردان افغانستان برای زنان قایلند، نباید انکار شود.

ضدیت با زنان باعث شده امروز در ولسوالی اندر که شما بزرگ شدید، هیچ مکتب دخترانه‌ای فعال نیست.

جنگ باعث شده که محدودیت‌های آموزشی در بسیاری از نقاط افغانستان وجود دارد. مخالفان مسلح یعنی گروه طالبان نمی‌گذارند که مراکز آموزشی فعال باشند، اما امیدواریم پروسه صلح به این روند خاتمه دهد تا همه در یک فضای امن از حقوق اساسی و شهروندی شان مثل حق آموزش برخوردار باشند.

از کارهای تان در وزارت شهدا و معلولان بگو.

ما در وزارت شهدا و معلولان همه روزه با کسانی سروکار داریم که به شکل مستقیم و غیر مستقیم از جنگ آسیب دیده‌اند. خانواده‌هایی که جوانان شان را در خط نبرد از دست داده و یا معلولانی که برای دفاع از افغانستان آسیب دیده‌اند.

من می‌خواهم یک بحث متفاوتی را بگویم. امر معمول این است که همواره از خشونت مردان علیه زنان شکایت می‌شود، اما من متوجه شدم که در جامعه ما شمار زیادی از مردان به زنان احترام قایلند. مردان فقط خشونت نمی‌کنند؛ بلکه حامی زنان هم هستند. من به عنوان دختر معلولی که عمرم روی ولچر گذشته ولی پدرم به عنوان یک مرد از من حمایت کرد و برادرم همچنین. اکنون به لحاظ سیاسی، رییس جمهور و وزیر ما که حمایت می‌کنند هم مرد هستند. حتا در اسناد حقوقی بین‌الملل و در وضعیت جنگ به مصوونیت زنان و کودکان بیش‌تر ارجحیت داده می‌شود. به لحاظ سیاسی هم تغییرات زیادی در افغانستان به وجود آمده که در سطح منطقه پیش‌تاز استیم؛ مثلاً: حضور زنان در پارلمان، قوه قضاییه و کاندیدا شدن یک زن به سمت‌های ریاست جمهوری و معاونت که خودش نمایانگر یک تغییر مثبت در متن قوانین است.

شما گفتید که با وجود مشکلات و نابرابری در جامعه، بازم شاهد برخورد مناسب از سوی مردان جامعه بودید. یک خاطره از برخورد مردان بگویید.

ادامه از صفحه ۱

## وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان

تا از شکایت خود صرف نظر کند. گزارش سال ۲۰۱۸ میلادی که از سوی یوناما نشر شد، آشکارا به این امر ادعان دارد و بیان می‌دارد که فرهنگ میانجی‌گری مانع دسترسی زنان افغانستان به عدالت می‌شود.

از فعالیت‌های مدنی اعتراضی و انتقادی زنان و حتا مردان در حداقل سه سال گذشته هم خبری نیست. تقریباً بعد از ترور نافرجم آقای خلیل احمد پارسا، مسوول شبکه نهادهای جامعه مدنی در ولایت هرات، دیگر شاهد حرکت اعتراضی مستقل و جدی در هرات نبوده‌ایم. کاهش فعالیت‌های مدنی زنان هرات احتمالاً نشانه‌ای از ناامن شدن بیشتر جامعه هرات برای زنان می‌باشد. متأسفانه امروزه بیش‌تر اعتراض‌ها به فرمایش زورمندان و یا مقام‌های محلی هرات، به وسیله مهاجرین کمپ شیدایی ویا کارگران سرگرد در بی‌خبری کامل آنها و در ازای ۳۰۰ افغانی پول نقد و یا نان چاشت انجام می‌شود و معمولن منجر به برکناری رئیس می‌شود که علیه او اعتراض شکل گرفته است.

اکنون که بحث‌ها در مورد صلح با طالبان داغ است و نشانه‌هایی از تشکیل حکومتی با حضور طالبان در حال نمایان شدن است، همه زنان هرات نگران بازگشت به دوران سیاه طالبانی هستند که کاملن واقعی و منطقی می‌باشد. در حال حاضر که هنوز چنین حکومتی به وجود نیامده، فساد و تبعیض مالی، اداری، قومی و زبانی گسترده در اداره‌های دولتی، وضعیت بد امنیتی در سطح شهر و ولسوالی‌ها و شرایط اقتصادی دشوار بی‌کاری عرصه را برای فعالیت زنان تنگ کرده است و ما امیدوار استیم که تغییری سیاسی کلان کشور وضعیت زنان را بدتر از این نکند.

دختران موجی از نا امنی را در بین زنان هرات به راه‌انداخت. زمستان ۱۳۹۸ نیز تبلیغات مولوی تندر و ساکن در آرام‌گاه خواجه عبدالله انصاری عرصه را بر زنان تنگ کرد و حکومت فاسد و مافیایی هرات با چشم و دهانی باز فقط نظارگر توهین، تحقیر و ایجاد محدودیت بر زنان هراتی به دست پیروان افراطی مولوی مجیب‌الرحمان هستند. به تازگی هم که از ریاست حج و اوقاف هرات به ریاست شخصی به نام حقانی خبر می‌رسد که گروه امر به معروف طالبانی در هرات رسمن احیا شده است و عملن گروهی از مولوی‌ها برای آنچه آنها مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی می‌گویند، پاچه بالا کشیده‌اند. احتمالن یکی از دلایل اصلی اینکه خودسوزی در بین زنان هرات در مقایسه با کل کشور بسیار بالا است همین فشارهای اجتماعی و محیط بسته اجتماعی برای زنان باشد.

متأسفانه با وجود آمارهای بلند خشونت علیه زنان، حمایت‌های قضایی و حقوقی از آنها سلب می‌شود و رویه‌های سنتی و فشارهای غیررسمی دستگاه‌های قضایی محلی باعث تشدید این خشونت‌ها می‌شوند. گزارش دو سال پیش ریاست دادستانی هرات را در روز مبارزه با خشونت علیه زنان می‌شنیدم که در آن گفته شده بود پیش از ۸۰ درصد زنانی که به خاطر خشونت علیه خود شکایت کرده بودند از پیگیری دعوی خود انصراف داده‌اند. با تجربه‌ای که من از مراجعه به اداره دادستانی هرات دارم، دیده‌ام که تا چه اندازه، رییس و مسوولان این اداره بر مدعی فشار وارد می‌کنند

از این مجموع در ولسوالی‌های شینند، گلران، ادرسکن و فارسی تقریباً تمام مکاتب بسته‌اند و فقط در پنج ولسوالی نزدیک شهر تعداد اکثریت مکتب‌ها باز هستند. یعنی در ولایت امن هم چون هرات تعداد زیادی مکتب بسته هستند و به تبع آن دختران زیادی از تحصیل محروم. این یعنی پنجاه درصد چوکی‌های دانشگاه هرات را فقط شاگردان مکتب‌های داخل شهر هرات و چند ولسوالی امن تشکیل می‌دهند.

به لحاظ مشارکت سیاسی، اگرچه زنان هرات در تمام انتخابات گذشته چه به عنوان رأی‌دهنده و چه کاندیدا سهم‌گیری فعال داشته‌اند ولی در بست‌های دولتی سهم اندکی به آنها داده شده است. کمتر از پنج درصد مدیران ارشد و رییسان ولایتی را زنان تشکیل می‌دهند و بنابراین کمتر از پنج درصد در تصمیم‌گیری‌ها در سطح ولایت سهمیم هستند. در ولسوالی‌های ولایت هرات به غیر از شهردار انجیل که یک خانم است، تقریباً هیچ کارمند اداری زنی (به جز معلم و قابله) در ۱۹ ولسوالی هرات حتا به عنوان ملازم وجود ندارد.

شرایط اجتماعی هرات همیشه برای زنان این ولایت محدود کننده و خطرناک بوده است. هر ازچندگاهی حوادث دردناک برای زنان شهر هرات رخ می‌دهد تا به آنان یادآور شود که قرار نیست زندگی شان در این ولایت آرام باشد. در سال ۱۳۹۲ زندگی خیر بریده شدن لب و بینی ستاره، خشونت‌های خانگی علیه زنان هرات را در صدر خبرهای رسانه‌ها قرار داد. در سال ۱۳۹۶ خبرهای اسیدپاشی

و غیره را کسب کرده‌اند دریافت. در هرات صدها نهاد مدنی و اتحادیه و شور توسط زنان رهبری می‌شوند که برای ارتقاء مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زنان تلاش می‌کنند. تعداد زیادی از زنان در هرات به تجارت و داد و ستد اقلام گوناگون از زعفران گرفته تا ابریشم و صنایع دستی مشغولند و از این راه چرخ اقتصادی خانواده‌ها را به گردش در می‌آورند.

صحبت از هرات همان‌گونه که با غرور و افتخار همراه است گوشه‌های تاریکی هم دارد. البته صحبت در مورد وضعیت نابسانان زنان چندان آسان هم نیست. وقتی در مورد آمار بالای خودسوزی یا خودکشی در هرات صحبتی به میان می‌آید، رگ غیرت تعداد زیادی از مردان و البته زنان هراتی ورم می‌کند. وقتی از فساد و نابرابری علیه زنان صحبت می‌شود عده‌ای دیگر موضع می‌گیرند و مخالفت می‌کنند. اما واقعیت این است که وقتی زنان هرات عکس پروفایل‌های فیسبوک‌شان را تغییر می‌دادند که ما دیگر به عقب بر نمی‌گردیم، احساس عجیبی داشتیم. من و همه زنان هراتی چقدر به حداقل‌ها راضی بودیم و راضی هستیم. آن قدر ما را به مرگ گرفته‌اند که به درد راضی شده‌ایم. وضعیت امروز زنان در هرات هنوز هم تأسفبار است. به خاطر فساد حاکم در هرات که البته در همه جای افغانستان به چشم می‌خورد، بخش بسیار بزرگی از زنان و دختران هرات از ابتدایی‌ترین حق شان که تحصیل است محروم هستند. در اکثر ولسوالی‌های هرات مکاتب مسدود وجود دارند که البته باز گزارش می‌شوند.

و در تولید برنامه‌های با کیفیت فرهنگی، آموزشی و اجتماعی و تفریحی در رسانه‌های مختلف سهم به سزایی داشته‌اند. خانم رویا سادات در عرصه‌ی فیلم‌سازی نام افغانستان را در سطح جهان مطرح کرده است و فیلم «نامه‌ای به رییس جمهور» ساخته‌ی او به عنوان نماینده سینمای افغانستان در بخش بهترین فیلم خارجی نودمین دوره جوایز اسکار به آکادمی علوم و هنرهای سینمایی معرفی شد. وی مسوول خانه فیلم رویا و برگزارکننده جشنواره بین‌المللی فیلم زنان هرات است.

حضور زنان هرات در سکتورهای دولتی به نسبت سایر ولایت‌های کشور چشم‌گیر است. حدود ۳۳ درصد کارمندان خدمات ملکی در هرات را زنان و دختران تشکیل می‌دهند. اگرچه این حضور بیش‌تر در سکتور معارف و صحت به عنوان معلم و کارکن صحتی بوده و کمتر در سطح تصمیم‌گیری اداره‌ها بوده است. با این حال زنان در نا امن‌ترین ولسوالی‌ها به عنوان داکتر و قابله و معلم به عرضه خدمات صحتی مشغولند و با وجود مشکلات و تبعیض‌های آشکار جنسیتی در صفوف نیروهای امنیتی اعزام از پولیس، اردوی ملی و امنیت ملی حضور دارند تا سهم خود را برای خدمت‌رسانی به هموطنان اجرا کنند.

زنان هرات در عرصه فعالیت‌های مدنی نیز پیش‌تاز بوده‌اند و ابتکارهای فراوانی را برای دادخواهی از حقوق زنان و حقوق شهروندان اجرا کرده‌اند. از جمله کارزار «#نامم‌کجاست؟» دادخواهی برای قانون منع آزار و اذیت خیابانی و غیره. این پیش‌تازی را می‌توان از لیست بلند زنان هراتی (مانند ثریا پاک‌زاد، ماریا بشیر، رویا سادات، سکینه یعقوبی و...) که جوایز بین‌المللی زن شجاع

مادرش شد و وقتی عبدالله به خانه‌شان می‌آمد فرار نمی‌کرد. برایش چای می‌پرد و با او صحبت می‌کرد، اما عبدالله همیشه زیر لب و با غرولند با او حرف می‌زد. مثل این‌که دلش می‌خواست زن باید آن‌قدر باحیا باشد که حتی با شوهرش که محرم او است دو کلمه حرف نزند. نازگل از او و غرولندهایش می‌ترسید اما با اصرار مادرش گاه در موتر به بهانه خرید پارچه مورد نیاز جهیزیه و یا سایر ضروریات به بازار می‌رفت، و هر بار با چنان خشونتی از جانب عبدالله برای ظاهر نشدن در انظار دکان‌داران روبه‌رو می‌شد که در تمام عمرش ندیده بود. یک‌روز با عبدالله بازار برای خرید رفت، اما عبدالله اجازه نداد او از موتر بایبین شود و خودش رفت تا جنس مورد نظر را که یک آینه کلان برای اتاق عروس و داماد بود بخرد. نازگل در موتر تنها ماند و از آن‌جا که از ترس عبدالله به بیرون از موتر نگاه نمی‌توانست، چشمش



را به داخل موتر دوخته بود، که ناگاه شی سیاهی پیش شیشه جلوی موتر توجهش را جلب کرد. آنرا برداشت، به نظرش آشنا آمد. نزدیک بینی‌اش برد و بو کشید، حدسش درست بود، آن شی سیاه تریاک بود. اما چرا آنجا؟ چرا داخل موتر نامزدش؟ نازگل تریاک را آرام سر جاییش گذاشت و هرگز جرأت نتوانست از عبدالله بپرسد که آن قطعه تریاک داخل موتر او چه می‌کند؟

چهارماه بعد از نامزدی، پس از آماده‌شدن جهیزیه سنگین نازگل فیصله شد مراسم عروسی نازگل و عبدالله برگزار گردد. مراسم عروسی هم چنانکه انتظار می‌رفت قرار شد درست مثل مراسم نامزدی و حتی باشکوه‌تر از آن برگزار شود. مردم برای شرکت در عروسی دعوت شدند و آشنیزها از یک روز قبل مصروف آماده‌گی برای پذیرایی از مهمانان شدند. همه هیجان داشتند و بی‌صبرانه منتظر شرکت در یک مراسم باشکوه را داشتند تا ببینند نازگل زیبا چگونه به خانه همسر می‌رود. اما بیش‌تر از همه نازگل هیجان داشت، البته هیجان آمیخته به ترس. زیرا شی‌ی که فرمایش عروسی بود و نازگل باید با قدر و عزت به خانه شوهرش می‌رفت، امتحان سختی در پیش داشت که او از آن به واقع می‌ترسید. هرچند از این‌که در تمام عمر هیچ‌گاه دست هیچ مردی به او

نخورده بود دلش گرم بود و تسلی خاطر می‌یافت، اما از آنجا که تا اکنون داستان‌های وحشتناک بی‌آبروی دختران زیادی را در چنین شبی شنیده بود، سخت می‌ترسید. حرف‌ها و نصیحت‌های مادرش را در ذهنش مرور می‌کرد و چهارستون بدنش می‌لرزید و از تصور این‌که او هم به سرنوشت دخترانی دچار شود که زندگی و عزت‌شان یک‌شبه با خاک یکسان می‌شود، پریشان می‌شد. شب فراسید و مهمانان پس از صرف شام و قدری رقص و شادی، راهی خانه‌های‌شان شدند. عبدالله و مادرش و تعداد کمی از آشناها در خانه عروس ماندند. هرکس جایی برای خود برای استراحت تدارک دید و عروس و داماد هم به اتاقی که قبلن برای‌شان در نظر گرفته شده بود رفتند. کم‌کم زمزمه‌ها خاموش شد و همه به خواب رفتند. جزء مادر عروس که در آشپزخانه خودش را

## دستمالِ سرخِ نازگل

او گاه رویش را به طرف مادر نازگل می‌کرد و بنای فحش می‌گذاشت و گاه مادرش را ملامت می‌کرد که برایش بیوه چهار زاییده را پیدا کرده است. غلام کر بلایی و حاجی بومان و آشنیزها که در اتاق بیرون حویلی خوابیده بودند هم از سروصدا بیدار شدند و با شتاب به داخل حویلی دویدند. وقتی چشم عبدالله به پدر نازگل افتاد وقیح‌تر شد و بنای ناسزا گفتن گذاشت: ای مردک بی‌غیرت بیوه خوده را سر ما فروخته! شرح این‌که غلام کر بلایی با شنیدن این جمله چه حالی شد، سخت است. غلام کر بلایی احساس کرد آسمان به سرش چیه شده و با هر کلمه‌ای که از دهان عبدالله بیرون می‌پرید، تیری به قلبیش فرو می‌رود. عرق سردی بر بدنش نشست، پاهایش سست شد و آرزو کرد زمین دهان باز کند و او را در خود فرو ببرد تا نبیند یک‌شبه از مردی محترم



و آبرومند و مردم‌دار، به یک مرد بی‌عزت‌وآبرو تبدیل شده است. با تمام این‌ها سعی کرد خودش را نبازد و مغزش را به کار اندازد و راهی برای حل قضیه پیدا کند .

پدر عبدالله با چند مرد دیگر در تلاش ساکت کردن عبدالله بودند و سعی می‌کردند به او بفهمانند که سر و صدا نکند و قضیه را به آرامی حل‌وفصل کنند، ولی عبدالله هم چنان نعره می‌زد و تکرار می‌کرد که غلام کر بلایی بیوه‌اش را سر آنها فروخته است. غلام کر بلایی یاد دخترش افتاد و بلافاصله به اتاقی که دخترش آنجا بود رفت و نازگل را در حالی دید که در آغوش مادرش زار زار گریه می‌کرد. مادرش نیز دپه‌دم اشک‌هایش را با گوشه چادرش پاک می‌کرد و درحالی‌که خودش کم از دخترش غصه‌بار نبود سعی می‌کرد دخترش را دل‌داری دهد. غلام کر بلایی از دیدن این صحنه به عمق بدبختی‌اش پی برد و به یکباره کاخ آرزوهایی را که برای دخترش ساخته و پرداخته بود، فرورخته دید. او این اشک‌های معصومانه دخترش را نتیجه بلندپروازی‌های خودش دانست و بر خودش لعنت فرستاد که چنین بلایی را بر سر دخترش آورده است. دخترش را بغل کرد و در حالی‌که بغض گلویش را گرفته بود به او دل‌داری داد و قول داد که قضیه را

## رنگِ بر رُخِ نمِ

### شرکت نمِ برای بروز کردن صنعت هنرمندانه‌ی زنان تأسیس شد

کنیم. فقط باور کنیم که ما در زندگی خود حق تصمیم‌گیری داریم و آینده را خودمان رقم بزنیم.»
**خاطره‌های مرضیه از وابستگی مالی و استقلال اقتصادی در خانوادۀ**

در شهر هرات دانش‌آموز صنف دوم مکتب بودم و به غیر از مکتب، مادرم روزانه یک ساعت اجازه می‌داد که در بیرون از خانه با همسن و سالان خود بازی کنم. چون شوق بازی کردن در کوچه را نداشتم به خانه همسایه می‌رفتم و با دختران شان قایلین می‌یافدم. از قضا یک روز دستم را قلاب زد و با دست پر از خون به خانه برگشتم. مادرم به خانه همسایه رفت و جنجال می‌کند که چگونه باشد. احترامی که فعلن از جانب فامیل نسبت به خودم تجربه می‌کنم چند سال قبل نمی‌دیدم.

زمانی که در هرات بودیم، می‌خواستم به کورس آموزش زبان انگلیسی بروم، اما خانواده مذهبی‌ام مرا از آموزش انگلیسی منع و به آموزش قرآن تشویق می‌کرد. چون من بولی برای پرداختن به کورس انگلیسی نداشتم مجبور از انتخاب خانوادۀ اطاعت می‌کردم. اما فعلن که وابستگی مالی به خانوادۀ ندارم اعتماد به نفس بیش‌تری دارم و می‌توانم خودم تصمیم بگیرم که سرمایه‌ام را در کجا به مصرف برسانم.

طوری حل کند که عبدالله را از اشتباه بیرون بیاورد و دخترش اعاده حیثیت بشود.

غلام کر بلایی دختر و زینش را با اشک و آه‌های‌شان رها کرد و بیرون برآمد، تا راه چاره‌ای برای ساکت‌کردن عبدالله بیابد. هر چند بی‌فایده بود، زیرا همه همسایه‌ها با نعره‌های عبدالله که هر دم بلند و بلندتر می‌شد، بیدار شده و به سمت خانه غلام کر بلایی شتافته بودند و حتا اهالی دوردست قریه نیز بر بام‌های خانه‌های‌شان برآمده و گوش به داد و فریادهایی که از خانه غلام کر بلایی بلند بود، سپرده بودند. بالاخره به هر زحمتی عبدالله را راضی کردند تا خاموش شود و چند مرد، او را که هم‌چون مرد تیر خورده‌ای با خشم و غیض خودش را پیچ و تاب می‌داد، به داخل یکی از اتاق‌ها بردند. پدر نازگل پیشنهاد داد که ریش‌سفیدان قریه جمع شوند

و بعد از شنیدن اظهارات دختر و پسر فیصله کنند و هر آنچه آنها فیصله کردند او شخصن قبول خواهد کرد. غلام کر بلایی هر چند روحیه و عزتش لگمالم شده بود، اما به پاک‌بودن دخترش ایمان کامل داشت، برای همین حرفش را با لحنی گفت که از آن قاطعیت و اطمینان می‌یارید. حاجی بومان و سایر بزرگان و ریش سفیدانی که در آن لحظه آنجا حاضر بودند نظر او را تأیید کردند و بنا شد چند ریش سفید دیگر قریه که حضورشان در آن مجلس ضروری بود خواسته شوند. بنان چند تن مأمور شدند تا پروند و ریش‌سفیدان مورد نظر را خبر کنند و با خود بیاورند.

جلسه و یا بهتر است بگویم، جرگه تشکیل شد. نازگل در پهلوی راست پدرش قرار گرفته بود و مادر نازگل درحالی‌که آن دستمال کذایی را در دست داشت، در پهلوی چپ پدر نازگل نشسته بود. عبدالله و پدر و مادرش هم به همین نحو در جلسه حضور داشتند. نازگل تا آن لحظه هیچ چیزی گفتن حتا به مادرش درباره‌ی مواقع نگفته بود و همه حاضران تنها از فریادهایی عبدالله همین قدر پی برده بودند که نازگل باکره نبوده است و چیزی از جزئیات نمی‌دانستند. قرار بود نازگل آنچه آن شب بر سرش آمده بود را اول بار در آن جلسه نقل کند. حاجی محب که کلان‌ترین ریش‌سفید قریه بود و در رأس مجلس نشسته بود، اول رو به عبدالله کرد و پرسید: عبدالله اول تو شروع کن. چه گپ شد که ایقه غلام‌غال کدی و آبرو و حیثیت خانوادۀ خود خو و خانوادۀ خسور خوره بردی؟ عبدالله که هنوز از خشمش چیزی کم نشده بود و از جسمانش شراره آتش می‌پارید با گستاخی گفت: ای مردک خسور مه نیست، ای دخترش جنده است، قسم موخورم تا باحل چار اولاد زاییده، او دستمال که د دست آیه شی است، از ای دختر نیست از آیه شی است. ای جنده دختری نداشت، حاجی محب زیر لب لاحول ولا کرد و گفت: حتا اگه دختری نداشت هم لازم نبود این قدر داد و فریاد کنی، می‌شد موضوع ره بی‌جنجال با آیه بابۀ خودت و آیه بابۀ نازگل موگوفتی و طویه لغو می‌کدی. عبدالله این‌بار با گستاخی بیشتر فریاد زد: چطور؟ ای مردک بیوه خوده د شش لگ سر ما فروخته. د نامزدی و طوی چهار لگ مصرف سر ما شیشست، یک اوغانی هم که حیف ای می‌شد باید جابجا تیرباران می‌شد. مه هنوز ای ره زنده ماندم. حاجی محب و سایر ریش‌سفیدان وقتی وقاحت او را تا به آن سرحد دیدند، جز این‌که لا حول ولا بگویند حرکتی نکردند. سپس حاجی محب از نازگل که از شدت گریه چشمانش برف کرده بود و به شدت رنگ‌پریده به نظر می‌رسید، پرسید: نازگل تو قصه کو، گیپای عبدالله راست است؟ نازگل که بیش‌تر از این تحمل دروغ‌گویی و وقاحت عبدالله را نداشت سکوتش را شکست، نفس عمیقی کشید و شروع کرد: نه، عبدالله دروغ موگه. وقتی آیه مه موره د تاوخنه برد عبدالله یک‌لاظه شیشت. باد ازو از تاوخنه بور شد.

عبدالله در آن جلسه بدون کلام فیصله ختم شد. بعد از آنکه ریش‌سفیدان دستمال را بررسی کردند، تأیید کردند که دستمال کهنه نیست بلکه نو است و خونش هم تازه است. ولی حاجی بومان و زینش که تاب تحمل بی‌آبرویی ناشی از اعتیاد پسرشان را نداشتند، تا نتوانستند، غلام کر بلایی و زن و دخترش را بیابا کردند و به روزی لعنت فرستادند که دروازه خانه غلام کر بلایی را برای خواستگاری زند. در این کشاکش عبدالله که از حمایت بی‌دریغ پدر و مادرش جری‌تر شده بود، دپه‌دم از جایش بلند می‌شد تا نازگل و پدر و مادرش را لت‌وتوکوب کند، ولی مردان حاضر در جلسه مانع می‌شدند.



بوی بد می‌داد. مه انوز شیشسته بودوم و منتظر شی بودوم. سرم خیز کد. کالای مره کشید و د زور مره چیه کد. پنج دقه باد، بل شد و خودشی دستماله گرفت و خونه پاک کد. باد ازود روی مه تف کد و گفت ای دستمال کهنه است. ای از آیه تو است از تو نیست. باد ازو ایسته شد و مره لت‌وکوب کد و دندو گرفت و از تاوخنه بور شد و غلام‌غال راه انداخت.

نازگل به گریه افتاد و نتوانست حرفش را بیش‌تر از این ادامه دهد. حاضران جلسه که از قبل هم درباره عبدالله چیزهایی شنیده بودند و وقاحت عبدالله در حرف‌زدن در آن مجلس بر شک آنها افزوده بود، با سخنان نازگل شک‌شان به یقین تبدیل شد. اما صحبت‌های نازگل روی حاجی بومان و زینش تأثیر بدی گذاشت و آن دو آن‌قدر خشم‌گین و برآشفته شدند که حد نداشت. حاجی بومان با صدای بلند فریاد زد: ببینید برادر! ای دختر سر بچه مه تومات مونه که گویا معتاد است. یک موفامه که بچه مه از هر رقم اعتیاد پاک است و نماز و قرآن خوره د وقتش می‌خونه و روزه خوره می‌گیره و باخدا و باحیا استه و هیچ غیبت بدخوری و بدگشتی نکرده. از اینجه فامیده موشه که عیب د خود ای دختر است. عبدالله بچیمه بی‌جهت غلام‌غال نکده. ای بیوه است. اما غلام کر بلایی هم مثل سایر حاضران، حرف‌های دخترش را کاملن باور کرده بود، زیرا از یک‌سو به پاک‌بودن دخترش باور کامل داشت و از سوی دیگر قبلن چیزهای نافهومی درباره رفت‌وآمد عبدالله با معتادها شنیده بود، ولی اصلن باور نکرده بود و بیش‌تر دلش به تعریف‌وتمجیدهای حاجی بومان و زینش گرم بود که بی‌جهت و بی‌مورد از عبدالله تعریف می‌کردند.

غلام کر بلایی با خون‌سردی گفت: دختر مه هم امینچه است. عبدالله هم است. دیستمال هم است. برادر ای تین دستمال ره توغ کنین اگر گپ نازگل دروغ بود مو ملامت. اگر گپ نازگل راست بود‌دان عبدالله ره بوی کنین اگر دخترمه دروغ موگه، ملامت مالوم شوه. حاجی بومان برآشفته‌تر شد و با فریاد بلندتر گفت: حد خوره بشناس کر بلایی. دان بچه مره بوی نکن، مواظب دامون دختر خو موبودی که خوده رسوا نمی‌کد. حاجی محب وسط دعوای آنها پرید و گفت: آیه نازگل دستمال ره بیار، واز کو دیده شوه که نو است یا ای رقم که عبدالله موگه کهنه است. مادر نازگل بدون آن‌که چیزی بگوید، بی‌درنگ دستمال را باز کرد و زیر خانه پهن کرد که کاملاً سرخ بود و از دور مشخص بود که نو است.

بعد از آنکه ریش‌سفیدان دستمال را بررسی کردند، تأیید کردند که دستمال کهنه نیست بلکه نو است و خونش هم تازه است. ولی حاجی بومان و زینش که تاب تحمل بی‌آبرویی ناشی از اعتیاد پسرشان را نداشتند، تا نتوانستند، غلام کر بلایی و زن و دخترش را بیابا کردند و به روزی لعنت فرستادند که دروازه خانه غلام کر بلایی را برای خواستگاری زند. در این کشاکش عبدالله که از حمایت بی‌دریغ پدر و مادرش جری‌تر شده بود، دپه‌دم از جایش بلند می‌شد تا نازگل و پدر و مادرش را لت‌وتوکوب کند، ولی مردان حاضر در جلسه مانع می‌شدند.

آن‌شب آن جلسه بدون کلام فیصله ختم شد. خیریه سرعت پخش شد. مردم آن قدر یک کلاغ چهل کلاغ کردند و آن قدر مرچ و مصالهی خیر را زیاد کردند که آنچه در بین مردم شایع شد با اصل داستان هیچ هم‌خوانی نداشت. برخی‌ها می‌گفتند، نازگل در آن شب حامله بوده و شکمش کاملن بالا آمده بود. بعضی‌های دیگر می‌گفتند، نازگل پنهانی با پسر نامعلومی از «اسررده» شر و بسری داشته و دختری‌اش را قبلن به او داده بود. در این میان تنها کسی که مقصر بود نازگل بود. تمام کاسه‌وکوزه‌ها بر سر او شکسته شد. هیچ کس چیزی درباره‌ی عبدالله نمی‌گفت و احتمال نمی‌داد که ممکن عبدالله در این قضیه گناه‌کار بوده باشد. نازگل افسردگی گرفت و گوشه‌گیر شد. کم‌غذا می‌خورد و کم می‌خوابید و به سرعت لاغر و پژمرده شد. مدام گریه می‌کرد و از این‌که نشانه‌های مشکوکی که در دوران نامزدی از عبدالله دیده بود را با مادر و پدرش در میان نگذاشته بود خودش را ملامت می‌کرد. مادر نازگل برای این‌که دهان مردم را ببندند تا بیش‌تر از این بر طبل بی‌آبرویی آن‌ها نوازند، به غلام کر بلایی پیشنهاد کرد تا دخترشان را نزد داکتر ببرند و تست بکارت دهند. غلام کر بلایی هم که از این اتفاق ناگوار قامتش خمیده بود و نگاه‌های سنگین و معنادار دکان‌داران بازار آزارش می‌داد، پیشنهاد زینش را قبول کرد و نازگل را به شفاخانه بردند. نازگل از تست بکارت هم سربلند بیرون برآمد، اما این راه هم جواب نداد و دهان مردم بسته نشد، بلکه جری‌تر از قبل شدند و داستان‌های زنده‌تری برای نازگل ساخته‌شد. نازگل طویله‌خانۀ از دوماه تحمل تهمت‌ها، نگاه‌های تحقیرآمیز زنان و دختران قریه، کاسه صبرش لبریز شد و تصمیم گرفت خودش را از دردی که تن نحیفش را در چنگال خود گرفته بود، خلاص کند. صبح یک روز بهاری مادرش مطابق معمول به آشپزخانه رفت و ظرف جلیبی‌اش را برداشت تا برود و گوش را که تازه زاییده بود، بوشد. از زهنه‌ها پایین شد و راهش را به سمت طویله‌خانۀ کوچ کرد. همین‌که دروازه طویله‌خانۀ را باز کرد، خشکش زد، ظرف از دستش افتاد و چیغ زد و به با پشت به زمین خورد. نازگل شب گذشته، خودش را از تیرک طویله‌خانۀ حلق‌او‌بیز کرده بود.

محبوبه‌مسیحا

## نیم‌رخ دیگر



دیدگاه

دکتر احمد زبیر حبیب‌زاده،  
خبرنگار

### زن تغییردهنده جوامع به شگوفایی

حقوق زنان به عنوان انسان و شهروند افغانستان در تمام ماده‌های قانون اساسی به شکل مساویانه و برابر ذکر شده است. اما در بعضی از موارد، حتا زنان به عنوان قشر آسیب‌پذیر و نیازمند از حمایت‌های ویژه برخوردارند و مورد توجه بیشتر قرار گرفته‌اند. چنان‌که در قانون اساسی افغانستان بانوان دارای حقوق اجتماعی، برابری و نفی تبعیض علیه آنها در نظر گرفته شده است.

بنابراین: عدم تبعیض در حکم، سنگ‌بناهایی است که همه حقوق انسانی بر روی آنها پایه‌گذاری می‌شود. در ماده بیست و دوم قانون اساسی افغانستان حق برابری و تساوی جنسیتی و انسانی، به شکل برجسته و اساسی انعکاس یافته است: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع می‌باشد. شهروندان افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و واجبات مساوی می‌باشند.»

اما متأسفانه حاکمیت مردسالارانه باعث شده که زنان نقش اساسی خود را در جامعه افغانستان ایفا نتوانند و در یک نوع محرومیت هم از لحاظ فعالیت‌های اجتماعی، آموزش و پرورش و هم از لحاظ سیاسی و کار در ادارهای دولتی و خصوصی باقی بمانند.

بحث مهم دیگر در رابطه به زنان در افغانستان حق تعلیم است که در قانون اساسی افغانستان توجه ویژه‌ای نسبت به تعلیم آن شده است: به گونه‌ای که در ماده چهل و چهارم دولت را مکلف به ایجاد توازن برای تعلیم زنان نموده است. بنابراین: محروم بودن زنان از حق تعلیم یکی از چالش‌های جدی پنداشته می‌شود که آنان را در نقاط مختلف کشور نسبت به نقش برانزدهی شان به دور نگهداشته است.

در کشورهایی که برابری جنسیتی را به رسمیت شناخته و زن و مرد به معنای واقعی از فرصت‌ها، امکانات و حقوق برابر برخوردارند، زنان به عنوان نیروی ترقی یک جامعه مطرح است. در جوامعی که زنان صلاحیت‌دار و مسؤول هستند، زودتر به شگوفایی رسیدند. چون نیمی از سهم اجتماعی را زنان به خوبی توانسته‌اند ایفا کنند و این امر باعث ایجاد یک جامعه‌ی مرفه شده است.

هرگاه در افغانستان بخواهیم کاری برای خود کفایی و رفاه جامعه انجام دهیم باید نقش این قشر را که آغازگر اجتماع کوچک هستند برانزده شود و در فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی و حکومت‌داری سهمی با شان داشته باشد.

دیر یا زود باید شوهر کند و چه وقت بهتر از حالا که خانواده نامداری مثل خانواده حاجی بومان به خواستگاری اش آمده‌اند، او را مجبور به اطاعت خواهند کرد. نازگل خودش را در برابر پدر و مادرش ناتوان‌تر از آن می‌دید که ابراز مخالفت کند، بنابراین تصمیم گرفت تسلیم شود و بگذارد پدر و مادرش به دل‌خواه خودشان سرنوشت او را تعیین کنند.

به این ترتیب قرار خواستگاری گذاشته شد و حاجی بومان همراه با چند تن از ریش سفیدان و کلان‌های قریه‌شان به خانه غلام کربلایی آمدند و با تعیین گله و شیریه و چیزیه سنگینی که شهرت ملاح و کمالات نازگل را کامل کند و آوازه مال‌ودارایی حاجی بومان را بلندتر کند، مسأله را نهایی کردند. مراسم نامزدی با طمطراق زیاد برگزار شد. حاجی بومان در آن روز با دست‌ودلبازی، ۷ گاو کشت و ۱۵ بوجی برنج را در دیگ‌های بزرگ پخت و اهالی تمام قریه‌های مجاور به شمول قریه ما را از خورد و بزرگ دعوت کرد. نازگل در روز نامزدی اش علاوه بر زیبایی خدادادی اش به رسم معمول بزرگ کرده بود و انواع زیورات به خودش آویخته بود و بیش از پیش زیبا و دل‌فریب می‌نمود. هرچند تمام مهمانان حاضر در مراسم نامزدی، نازگل را قبلن با از نزدیک دیده بودند و یا درباره‌ی زیبایی او شنیده بودند، اما در روز نامزدی اش او را زیباتر یافتند. مراسم نامزدی نازگل و عبدالله از هر لحاظ چنان بود که تا مدت‌ها مردم با شغف زیاد درباره آن گپ می‌زدند و حسرت بخت‌اقبال و خوش‌شانسی نازگل را می‌خوردند.

نازگل در دوران نامزدی اش که چهار ماه طول کشید، کم‌کم تسلیم نصیحت‌های

## نبود سیستم ترانسپورت شهری در دایکندی:

بانوان شاغل تا دفتر کاری شان روزانه تا چهار ساعت هم پیاده روی می‌کنند

تعداد محدودی از باشندگان نیلی از وسایط نقلیه شخصی استفاده می‌کنند.

قابل یاد آوری است که در داخل شهر نیلی هیچ سیستم ترانسپورتی برای گشت و گذار وجود ندارد و جایی خالی این را موتر سایکل‌های مسافربری پر کرده است و این روزها بازار موترسایکل‌های مسافربری گرم است، اما زنان و کودکان از آن بهره‌مند شده نمی‌توانند. تنها



M. Raja

سکتور خصوصی شامل چند تاکسی در سطح شهر فعالیت می‌کنند، اما به دلیل نرخ بلند آن هیچ کسی قادر به استفاده از آنها نمی‌باشد. به دلیل نبود سرک معیاری هیچ شرکت خصوصی مسافربری در سطح شهر فعالیت نمی‌کنند. تنها شرکت‌های خصوصی در لیس نیلی و والسوالی‌های دایکندی فعالیت دارند که در اسرع وقت پاسخگویی نیازمندی‌های مردم نمی‌باشد و هزینه‌ی زیادی را نیز در بر می‌گیرد که هرکسی توان پرداخت آن را ندارد.

موترسایکل خود را به دانشگاه برسانند که البته این برای همه یکسان نیست، چون اکثر خانواده‌ها به خاطر فقر حاکم بر جامعه دایکندی توان خریدن موترسایکل را هم ندارند. اما در این میان دختران دانشجو برای رفتن به دانشگاه روزانه حداقل چهار ساعت رفت و آمد می‌کنند.

محدثه دانشجوی ساینس در دانشگاه دایکندی می‌گوید که با تحمل سختی‌های

زیاد در امتحان کامیاب شد تا در دانشگاه درس بخواند، اما دوری راه دانشگاه ممکن است او را از تحصیل بازدارد. «در یک دشت خشک و بی‌آب و علف، دانشگاه ساختند. نه خانه پیدا می‌شود که آدم کرایه بگیرد و نه هیچ موتوری به آنجا رفت و آمد می‌کند که از آن استفاده کنیم. می‌ترسم به همین خاطر توانم ادامه‌ی تحصیل بدهم.»

به همین ترتیب دیگر زنان و کودکان که در شهر نیلی زندگی می‌کنند نیز برای گشت و گذار در داخل شهر پیاده می‌روند. فقط یک

دسترسی دارند که آن هم از سوی اداره برای شان داده می‌شود، اما برای مأموران بست‌های پایین با وجود معاش کم شان هیچ‌گونه وسیله‌ی ترانسپورتی در نظر گرفته نمی‌شود.

مریم (نام مستعار) کارمند بست پنج در ریاست معارف دایکندی است. او می‌گوید هر روز به خاطر دیر رسیدن به اداره غیر حاضر می‌شود. «از خانه من تا اینجا دوینم ساعت راه است، روزانه هرچه تلاش می‌کنم زودتر بیایم نمی‌رسم یا زیاد خسته می‌شوم یا از خانه تا کارهای خانه خود را جمع می‌کنم دیر می‌شود، خانه حاضری من هر روز قید می‌شود با رییس اداره‌ی خود صحبت کردم می‌گوید: کاری از دست من ساخته نیست، من می‌گویم اگر من راهم دور است زود رسیده نمی‌توانم، شما می‌توانید برای من و چند تن دیگر که خانه‌های شان دور است موتر تهیه کنید، اگر موتر تهیه نمی‌توانید، حد اقل خانه حاضری ما را قید نکنید با اینقدر معاش کم نصفش به خاطر غیر حاضری کم می‌شود.» مریم می‌گوید بارها به این فکر افتاده است که خانه نشینی را به خاطر نبود ترانسپورت از وظیفه ترجیح بدهد، اما به خاطر نداشتن همسر و سرپرست در خانواده مجبور است که کار کند.

دانشجویان دانشگاه دایکندی بخصوص دختران از نبود سیستم ترانسپورت شهری بیش‌تر رنج می‌برند، تعمیر دانشگاه دایکندی با فاصله‌ی نزدیک به دوساعت از مرکز شهر دور واقع شده است. دانشجویان پسر می‌توانند با استفاده از



کله لطیفه سادات موسوی

شهر نیلی مرکز ولایت دایکندی با ظاهر روستایی، هنوز از خدمات اساسی شهری برخوردار نیست. سرک‌های کاملن خاکی داخل شهر، عدم صنف‌بندی دکان‌ها و مراکز تجاری، نبود خدمات آبرسانی و برق رسانی و سیستم نامنظم ترانسپورتی از مشکلات اساسی این شهر به شمار می‌رود.

در این میان زنان و کودکان برای گشت و گذار در داخل شهر از نبود ترانسپورت بیش‌تر رنج می‌برند و زنان شاغل برای رفتن به دفتر کاری شان روزانه باید چندین ساعت راه را پیاده طی کنند. بی‌ظنیر حسینی یک بانوی کهن سال و تجارت پیشه که در داخل شهر نیلی یک دکان صنایع دستی دارد می‌گوید: روزانه یک ساعت راه را طی می‌کنم تا به دکانش برسد و شب نیز با طی نمودن راه دور یک ساعت دیگر را در بر می‌گیرد تا به خانه برسد. هر ازگاهی مجبور می‌شود که از موترسایکل‌های که برای انتقال مسافران در سطح شهر بازار گرم دارند، استفاده کند.

«هر روز یک ساعت پیاده روی می‌کنم تا به اینجا بیایم، خودم وسیله ندارم شب‌ها اگر نا وقت شد مجبور می‌شوم یک موتر سایکل را به ۳۰ افغانی کرایه کنم و تا خانه بروم یک چند تاکسی که اینجا ایستاد است، تاخانه مبه ۴۰۰ افغانی می‌برد و من توان پرداخت کرایه تاکسی را ندارم.»

از سوی هم زنان شاغل در ادارات دولتی نیز روزانه راه‌های طولانی را با پای پیاده طی می‌کنند تا به دفتر کاری شان برسند. آنها می‌گویند فقط آمرین و روسای ادارات به موتر



داستان

کله محبوبه مسیحا

## دستمالِ سرخِ نازگل

که به اصطلاح ملای قریه از هر لحاظ هم کفو خودشان و تول‌وظایف‌شان باشند و دخترش با رفتن به خانه آنها به خوش‌بختی که شبانه‌اش بود و حسن‌وزیایی و کمال‌وادی او درخور بود، برسد. دیری نگذشت که غلام کربلایی به آرزوی رسیدن. در یک روز سرد پاییزی زن حاجی بومان از قریه مجاور قریه ما، به خانه غلام کربلایی آمد و مسأله‌ی خواستگاری از نازگل را برای پسر بزرگ‌شان عبدالله، با مادرش مطرح کرد.

بخصوص در حضور نازگل با اشتیاق در این باره صحبت می‌کردند، به این انگیزه که پی به نیت درونی او ببرند، اما نازگل هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان نمی‌داد. در حقیقت او به این وصلت راضی نبود. برایش اهمیتی نداشت که حاجی بومان چند دکان پر از جنس دارد. بالاخانه حاجی پر از پیسه است. چند موتر و خانه پخته‌کاری و لوکس دارد. دو بچه‌اش خارج هستند و سالانه چند پوله می‌فرستند. عبدالله که خواستگار او بود با ایمان است و از پیسه، زمین و جایداد پدرش سهم زیادی خواهد برد. برای او موضوع مهم این بود که نمی‌خواست خانه پدرش را به این زودی ترک کند. پدر و مادرش را دوست داشت و به ناز و نوازش‌های آنان عادت کرده بود. دلش برای دورهمی که هر روز با رفقاییش در زیر سایه درخت‌های توت داخل حویلی برگزار می‌کردند



و به بافتن و خیاطی می‌پرداختند، تنگ می‌شد. بدتر از این‌ها او نمی‌خواست به سرنوشت نصیبه دختر جمعه زوار گرفتار شود که پدر و مادرش زود به شوهرش دادند و حالا درحالی که خودش کودک بود، یک کودک در بغل داشت. اما نازگل جرأت مخالفت با پدر و مادرش را نداشت. زیرا می‌دانست که پدر و مادرش با آوردن دلایلی که به نظر خودشان منطقی است، او را ساکت و حتا ملامت خواهند کردند و با گفتن این‌که بالاخره

و سیاه نشوند. از تمام این‌ها گذشته آنچه بیش‌تر باعث خرسندی خاطر غلام کربلایی شده بود این بود که پسر حاجی بومان، با خدا و پای‌بند به نماز و روزه و احکام اسلامی بود و از هر نوع اعتیاد پاک بود و همین کافی بود که در نزد اجتماع به عنوان یک جوان فهمیده و با ایمان محترم شمرده شود و همه از او توصیف و تمجید کنند.

شور و شغف پدر و مادر نازگل برای انجام وصلت با خانواده حاجی بومان زیاد بود و

مادر نازگل از این‌که بالاخره چنین خانواده آبرومند و مردم‌داری مطابق خواست غلام کربلایی به خواستگاری دخترشان آمده، پیش از اندازه خوشحال شد و بعد از رفتن زن حاجی بومان، بلافاصله موضوع را با شوهرش در میان گذاشت. شوهرش هم که جزء این چیزی نمی‌خواست به زنش گفت، به زن حاجی بومان احوال دهد که می‌تواند رسمن به خواستگاری نازگل بیاید. غلام کربلایی ته دلش خدا را سپاس می‌کرد که چنین سعادت

- صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: فاطمه روشنیان
- سر دبیر و ویراستار: ملک مبارز
- گزارشگران: حسین احمدی و لطیفه سادات موسوی
- عکاس: حمیده مهردل
- صفحه‌آرا: اولیا عماد
- توزیع: کانون فرهنگی زنگ صبح ۰۷۴۴۰۲۱۹۵۲
- زیر نظر گروه نویسندگان



هفته‌نامه

### بازتاب تمام رخ زنان

- خوانندگان عزیز: نیم‌رخ بدون جهت‌گیری خاص سیاسی، مقالات و نوشته‌ها را از صاحب‌نظران نشر می‌کند.
- جز رویکرد نیم‌رخ، مسؤولیت مطالب دیگر به دوش نویسندگان است.
- هفته‌نامه‌ی نیم‌رخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.

- ف NimrokhWeekly (هفته‌نامه نیم‌رخ)
- www.nimrokh.af
- mail@nimrokh.af
- 0798898894